

«بلخی، زندگی و اندیشه اش»

متن سخنرانی خانم سناتور صدیقه بلخی فرزند علامه شهید بلخی
در سمینار سیاسی فرهنگی به مناسبت پنجاهمین سالگرد شهادت علامه سید اسماعیل بلخی



۱. دوره قبل از زندان

سید محمد، پدر علامه بلخی، که خود نیز عالم و اندیشمند بود، در سال ۱۳۰۴، همراه با فرزندان عازم شهر مشهد شد تا فرزندانش در حوزه علمیه مشهد نزد اساتید زبده آن زمان به تحصیل علم مشغول

علامه بلخی از پنج سالگی تا پانزده سالگی در جوار بارگاه امام رضا (ع)، در حوزه علمیه درس خواند؛ مطالعه کرد و مسیر خود را که مبارزات سیاسی برای اصلاح جامعه و مشارکت مردم در سرنوشت شان بود، آغاز کرد. او علاوه بر تحصیل علم در محضر اساتید بزرگی چون محمدتقی ادیب نیشابوری، آیت الله میرزا محمد کفایی، آیت الله نهاوندی و دیگر بزرگان حوزه مشهد، از کتابخانه آستان قدس بهره فراوان برد و مسیر عقیدتی و مبارزاتی خود را مشخص کرد. در اولین اقدام، در سال ۱۳۱۴، به عنوان مبلغ دین به قفقاز رفت و در آنجا دستگیر، شکنجه و به ایران فرستاده شد.

این جاسخن از مردی است که در کنار علم و دانش، نبوغ فکریش را صرف خدمت سیاسی، بیداری، وحدت و ارتقای مردم کشورش کرد.

مردی که صدای آزادی خواهی اش فراتر از مرزهای افغانستان گسترش یافت. مردی که زندگی کوتاه اش مملو از خاطرات تلخ و شیرین مبارزه علیه ظلم و نابرابری است.

علامه شهید سید اسماعیل بلخی در سال ۱۲۹۹ در دره بلخاب به دنیا آمد. به علت نبوغ فکری او و برادرش سید ابراهیم، پدرش آن ها را برای تحصیل علم به شهرهای مزارشریف، کابل و در نهایت به مشهد فرستاد.

زندگی علامه بلخی شامل سه دوره (دوره قبل از زندان؛ دوره حبس و دوره بعد از زندان) بوده است که در ذیل، به بررسی مختصر هر سه دوره زندگی ایشان می پردازیم:



بلخی و یارانش به مدت یکسال از ملاقات محروم بودند و سرنوشتی نامعلوم داشتند. بعد از یکسال، به خانواده‌های آن‌ها اجازه ملاقات داده شد که با وجود این حکم، اکثر اوقات از ملاقات بلخی و فرزندانش جلوگیری به عمل می‌آمد؛ اما بلخی چون کوه باصلابت و استوار بود. او پیام و اشعار انقلابی خود را با ذغال بر روی تکه کاغذها نوشته و بر دامان فرزندان وصل کرده و به بیرون زندان می‌فرستاد. این پیام‌ها به دست همسر صبور و مبارز بلخی می‌رسید و به دوستان و یارانش تسلیم می‌شد.

افغانستان جلوگیری می‌کرد؛ اما متأسفانه در هر دوره و هر زمان، افراد مغرضی هستند که نمی‌گذارند اندیشمندان و صاحب‌نظران در رفع مشکل مردم موفق شوند؛ بنابراین، بلخی از هرات به مزارشریف و از آن‌جا به کابل تبعید شد تا تحت نظر دولت‌مردان قرار گیرد. اما هدف بلخی بهبود زندگی مردم بود و او در راه رفاه آن‌ها از جان خویش گذشته بود. علامه بلخی برای اصلاح جامعه به بزرگان قوم متوسل شد و آن‌ها را به مبارزه علیه تبعیض و تصامیم غلط دولت فراخواند. در سال ۱۳۲۹، دولت بدون توجه به خواسته‌های مردمی و منطقی بلخی و یارانش، یعنی او را همراه با ۱۰ نفر از بزرگان اقوام که برای به‌وجود آوردن نظام جمهوری و اصلاح نظام شاهی تلاش می‌کردند، بدون هرگونه سند و مدرک جرم، برای چهارده سال و هفت ماه به زندان، شکنجه و کوفت‌فولی محکوم کرد.

۲. دوره حبس

بلخی و یارانش چهارده سال و هفت ماه، بدون سند، محکوم به زندان شدند. در این دوران، علامه بلخی بیش‌تر اوقات در کوفت‌فولی به سر می‌برد و هرگاه قیامی در منطقه‌ای رخ می‌داد، او مجدداً استتاق شده و شکنجه می‌شد تا شاید ارتباطش با قیام مردمی مشخص شود. بلخی و یارانش به مدت یکسال از ملاقات محروم بودند و سرنوشتی نامعلوم داشتند. بعد از یکسال، به خانواده‌های آن‌ها اجازه ملاقات داده شد که با وجود این حکم، اکثر اوقات از ملاقات بلخی و فرزندانش جلوگیری به عمل می‌آمد؛ اما بلخی چون کوه باصلابت و استوار بود. او پیام و اشعار انقلابی خود را با ذغال بر روی تکه‌کاغذها نوشته و بر دامان فرزندان وصل کرده و به بیرون زندان می‌فرستاد. این پیام‌ها به دست همسر صبور و مبارز بلخی می‌رسید و به دوستان و یارانش تسلیم می‌شد.

دوران زندان بلخی اگرچه سخت و پرمشقت بود و در اشعار بلخی بدان‌ها اشاراتی شده است؛ اما علامه در این دوران آرام‌نگرفت و از فرصت‌ها استفاده کرد و با سایر مبارزان سیاسی محبس گفت‌وگو کرد و راه‌های بیداری مردم را با آن‌ها سنجید و از دانشمندان و اهل کتاب خواست تا با قلم، حکومت را مجبور به اصلاح وضعیت مردم و کشور سازند. اندیشه‌های بلخی روز به روز فراگیر شد و اندیشمندان مبارز، به‌خصوص جوانان، به سخنان او علاقه‌مند شدند و خواستار ملاقات با بلخی بودند.

با آغاز صدارت مرحوم داکتر محمدیوسف، وکلای مردم در پارلمان، خواهان آزادی شهید بلخی و همراهان‌شان شدند. عاقبت در میزان ۱۳۴۳، علامه بلخی و یارانش بعد از سال‌ها حبس و شکنجه، بدون ثبوت هرگونه جرمی، از محبس آزاد شدند و باز با اندیشه اصلاح مملکت، ضمن تأثیر در تدوین قانون اساسی آن زمان، فعالیت خود را با گام‌های مستحکم‌تر آغاز کردند.

بعد از بازگشت به مشهد در قیام مسجد گوهرشاد به‌عنوان یکی از سخنرانان شرکت کرد و در نهایت مجبور به فرار به افغانستان شد. با ورود به افغانستان، ضمن آغاز سخنان بیدارگر خویش در محافل و مراسم شهر هرات، به تحصیل خود ادامه داد و در سن ۱۵ و ۱۶ سالگی، دو کتاب به نام‌های «فلسفه الاحکام» و «زنبیل» نوشت که با کتاب‌های بزرگ زمان هم‌سویی داشت. از پانزده سالگی تا حدود ۳۰ سالگی، مبارزات سیاسی خود را پایه‌ریزی کرد؛ به شهرهای میمنه، مزارشریف، هزاره‌جات، کابل و قندهار رفت و مردم را به بیداری و اتحاد با هم فراخواند. سپس به هرات بازگشت و حزب ارشاد را در کنار مردان بزرگی، چون سید حیدرشاه قطب، مرحوم منجم‌باشی، عبدالغفار بیدار، علی‌اصغر بشیر و دیگر بزرگ‌مردان هرات، بنا نهاد که بعدها این حزب در مزارشریف، قندهار، کابل و سایر مناطق افغانستان گسترش یافت.

هدف و مرام این حزب چه بود؟ آیا هدف سرنگونی نظام بود؟ آیا هدف تقویت کدام مذهب و زبان و قوم بود؟ خیر، هدف آن‌ها سرنگونی نظام نبود. هدف، اصلاح نظام بود. هدف، اصلاح نگرش مردم در ارتباط با اختلافات مذهبی و زبانی و قومی بود. در حزب ارشاد از همه اقوام افغانستان اعضای بلندپایه وجود داشت و مسیر آن‌ها و هدف‌شان چیزی بود که از مصائب امروزی

۳. دوره بعد از زندان

چند روز بعد از آزادی علامه بلخی و یارانش، شاه از آن‌ها عذرخواهی کرد و وزارت عدلیه و ستره محکمه را برای وی پیشنهاد کرد؛ اما ایشان در پاسخ گفتند: «هدف ما سهم‌گیری در حکومت نبود؛ بلکه برای مشارکت مردم در امور و آگاهی آن‌ها مبارزه کردیم.» بلخی با حضور در بین مردم و آگاهی از مشکلات کشور، بار دیگر بیرق عدالت‌خواهی را بر دوش گرفته و با سخنرانی‌های عالمانه، راه‌های درمان مشکلات را بیان می‌کرد. در آن روزها، بهترین مکان برای ارتباط با مردم منابر و تکایا بود. مستمعین و مردمان بلخی، تنها مردم عوام و یا قشر خاصی از تحصیل‌کرده‌ها نبودند؛ بلکه از تمام



اقشار، مردم بر پای سخنان او جمع می‌شدند. مرحوم صدراعظم داکتر محمدیوسف، داکتر هاشم میوندوال و داکتر اعتمادی و برخی اعضای کابینه‌شان و فرزندان و برخی از اعضای خانواده شاه، قضات و اعضای ستره محکمه افغانستان در کنار سایر مردم، در مجالس سخنرانی بلخی گرد هم می‌آمدند و از رهنمودهای او سود می‌جستند. علت علاقه و توجه مردم به شهید بلخی چه بود؟ بلخی نه زر داشت و نه زور. کلام بلخی اصلاح وطن بود؛ اصلاح ذهن‌های پیمایان و اصلاح اقتصاد و ارتقای بشریت بود. در سخن بلخی برتری مذهب و قوم و زبان نبود. او مفسر قرآن و کلامش کلام قرآن و اسلام بود. مرام بلخی اخوت و برادری بشریت بود. برای او سیاه و سفید، زن و مرد، شیعه و سنی تفاوت نداشت. من کی هستم تو کی هستی؟ معنا نداشت. بلخی ارتقای بشر و آرامش او را در اتحاد فکر و عمل می‌دانست. به اعتقاد بلخی، با فکر تنها بشر به جایی نمی‌رسد؛ بنابراین، فریاد می‌زد که:

سعی و عمل چو نبود از آرزو چه خیزد؟

و با حسرت می‌گفت:

از سعی ملل جامه نو پوشد و مایان

بر خرقة پشمینه خود پینه نداریم

بلخی درد را می‌دانست و دوایش را تجویز می‌کرد. او می‌دانست که مردم این سرزمین، تاریخ و گذشته پرباری داشته‌اند. این کشور، روزگاری مهد علم جهان بوده است. مولانا جلال‌الدین محمد بلخی، بوعلی سینای بلخی، خواجه عبدالله انصاری، سنایی غزنوی، رابعه قزداري و ده‌ها مفاخر دنیا از زن و مرد در این سرزمین رشد کرده‌اند. روزگاری این سرزمین مرکز تجمع دانشمندان و ادیبان جهان بوده است و اکنون عظمت آن فرو ریخته است. امروز چه بلا بر سر این ملت آمده است که جز یاد و حسرت گذشته خاطر خوشی نداریم؟

در دیر کهن صاحب دیرینه نامیم

یک ذره نشان از وحدت دیرینه نداریم

دوشینه ز ما جام جهان بود پر از می

امروز به جز یاد ز دوشینه نداریم

علت این همه مشکلات و پسماندگی چیست؟ چرا از اوج به قهقرا سقوط کرده‌ایم؟ بلخی مشکل را می‌داند و چنین می‌گوید:

در کشور ما ده دل و صد دینه زیاد است

آزرده مشو یک دل و یک دینه نداریم

بلخی علل عقب‌ماندگی را کامل درک کرده است. او می‌داند که ریا و تظاهر جای صدق و صفا را پر کرده، سوءاستفاده از دین به وسیله افراد سودجو، عامل سرکوب اعتقادات شده است. تفرقه و برتری‌طلبی، باعث کثرت‌گرایی و جدایی‌طلبی در جامعه شده است. ندای بلخی و فریاد او و هم‌زمانش، صلح و وحدت مردم است. وحدت و یکی‌شدن ملتی که اقتصاد، آرامش و بصیرت خود را با نفاق به یغما داده‌اند.

سخن بلخی، سخن حقیقت است؛ سخنی که جامعه امروز ما بدان محتاج است. سخن بلخی، تغییر نظام سیاسی نیست؛ اصلاح آن است. تغییر شیوه زندگی است. تغییر فکر و اندیشه است. بلخی نیست و بر طبق آیه مبارکه قرآن کریم، فضیلت انسان‌ها به تقوای آن‌هاست نه چیز دیگر، گاهی عمامه سیاه بر سر گذاشت و گاهی عمامه سفید. عده‌ای با او بحث و جدل می‌کردند که چرا عمامه سفید بر سر می‌گذاری؟ اما دغدغه بلخی عمامه سیاه و سفید نبود. دغدغه بلخی مصائبی بود که امروز ما به خاطر تفرقه به آن گرفتار شده‌ایم. بلخی این روز را می‌دید و در تمام آثارش، مشکلات و محنت‌های امروز را هشدار داده بود.

خواهر و برادر هم‌وطن! با پشتون و تاجیک و هزاره و ازبک و این و آن گفتن، افغانستان آرام نمی‌شود. این سخنی است که به خاطر آن

هفتاد سال قبل بلخی و یارانش و به خاطر نجات جامعه از وضعیت کنونی جامعه ما، پانزده سال زندان را تحمل کردند؛ اما خودخواهی و برتری خواهی عده‌ای از مردم ما، امروز جامعه افغانستان را به سرحدی رسانده که نباید می‌رسید.

بعد از رهایی از زندان، بلخی برای رفع دو مشکل اساسی که دولت توانایی انجامش را نداشت، دعوت شد. به قندهار رفت و جنگ بین فارسی‌زبان‌ها و پشتون‌ها را حل کرد و به گردیز رفت و جنگ بین اهل تسنن و اهل تشیع را فیصله کرد.

در سخن بلخی یک اصل اساسی وجود داشت به نام بشر. سخن بلخی و دغدغه او بشر بود. بلخی منکر غرب نبود؛ بلکه از ما می‌خواست از تمدن و ترقی غرب و از علم و دانش غرب استفاده نیک کنیم. از فلاسفه غرب، از افلاطون گرفته تا فلاسفه معاصر، یاد می‌کرد و یک اصل را برای ما یادآوری می‌کرد که در سایه تعالیم عالی اسلام از دانش دیگران برای ترقی و پیشرفت جامعه خود استفاده کنیم. الگوی بلخی در مبارزات اصلاح طلبانه‌اش امام حسین (ع) بود؛ حسینی که جان خود و خانواده‌اش را برای اصلاح حکومت اسلامی از فساد و تباهی به مخاطره انداخت و در این راه شهید شد. کلام بلخی و سلوک او مبارزه با جهل است. به نظر بلخی:

این جنگ و جدال بشر از علت جهل است

وین نکبت حال بشر از علت جهل است

بلخی زشتی خصال بشر را از جهل می‌داند. او در سخنش می‌گوید: «تمام مشکل بشر از نفهمیدن و نفهماندن است. مقصد همه پیشرفت است؛ اما مسیرها و ایده‌ها متفاوتند.»

چرا جامعه ما امروز دچار مشکلات عدیده است؟ علتش همین مسئله است. در بین ما انسان‌ها منافع شخصی بر منافع ملی پیشی گرفته است. راه‌های ما گوناگون است و همدیگر را درک نمی‌کنیم؛ بنابراین، به مشکل برخوردیم. از لحاظ بلخی باید به شخصیت تمام اعضای جامعه توجه کرد؛ حتی کودکان.

بلخی به اطفال ارجح می‌نهاد و می‌گفت: «شخصیت انسان از طفولیت شکل می‌گیرد؛ به اطفال تان ارجح بگذارید تا در آینده به افراد جامعه ارجح بگذارند. اطفال امروز باید تربیت درست داشته باشند تا در آینده مملکت‌ساز شوند نه مخرب و مشکل‌ساز.» اما با تأسف، اطفال ما امروزه کودکان کار هستند؛ کودکانی که خشونت را هر روز تجربه می‌کنند، کودکانی که احترام گذاشتن به همدیگر را از ما یاد نمی‌گیرند و این سرنویشت آینده این کشور را با خطرات بیش‌تری مواجه می‌سازد. بلخی به زنان ارجح می‌گذاشت. از احوال زنان ادیب و اهل علم، چون مستوره هروی، باخبر بود و بر پای منابرش زنان سیاست‌مدار، دانشمند و کارگزاران دولتی، چون کبرانورزایی، صالحه فاروق اعتمادی، معصومه عصمتی، عالیه پوپل، حمیرا سلجوقی،

اناهیتا راتبزاد، لیلا عنایت سراج، رقیه ابوبکر و سایر زنان فهیم کشور، می‌نشستند. بلخی از زن‌ها می‌خواست که در میدان فکر و عمل با در نظر داشت شریعت اسلامی، برای ترقی کشور هم‌پای مردان در صحنه حاضر باشند و از مُد و هوس‌های زودگذر بگذرند:

از مد و هوس بگذر با سعی و عمل چندی

همدوش برادر شوای خواهر افغانی

نمونه بارز از زنانی که در مکتب بلخی تربیت یافته بودند، از همسر او آمنه بلخی می‌توان نام برد؛ زنی عالمه و صبوری که ضمن تربیت فرزندان و تدریس قرآن و احکام به بانوان، در چهارده سال دوران حبس شوهر، از طریق خیاطی، امرار معاش کرد. زنی که علاوه بر فهم و دانش خانوادگی و اجتماعی در کنار همسر مبارز خویش، سیاست را مرور کرد و یاور و همدم علامه بلخی در مبارزات سیاسی او بود.

بلخی مشوق جوانان بود و آن‌ها را راهنمایی می‌کرد. جوانان، امید بلخی و جامعه بودند. کم نیست اشعار و سخنان بلخی که مخاطبش جوان است. شهید بلخی جوانان را به تحصیل، تلاش و فعالیت تشویق می‌کرد. او می‌دانست که جامعه‌ای که اقتصادش ضعیف

دنبال درد جامعه و راه‌های درمان آن بود.

بلخی اگر از قیام حرف می‌زد، قیام از روی جهل و تعصب را نمی‌خواست. قیام بلخی قیامی بود که در آن مصلحت جامعه و آرامش جامعه مدنظر بود. بلخی قوم‌گرایی و زبان‌گرایی را نمی‌خواست. برای او کل افغانستان و کل بشریت مهم بود.

درد بلخی درد امروز جامعه ماست که از گذشته تا کنون بر پیکر این سرزمین نفوذ کرده و روز به روز زیاده‌تر شده است. هرچند تعدادی از آثار شهید بلخی در طول سال‌های گذشته به‌خاطر اوضاع آشفته کشور و مهاجرت خانواده و دوستان علامه به کشورهای دیگر از بین رفته است؛ اما با دقت در اندک آثاری که از ایشان به جا مانده است، می‌توان درد و درمان جامعه را از بلخی یاد گرفت. درمان بلخی اتحاد مردمش است؛ اصلاح فکر و اندیشه یکایک افراد جامعه است؛ همدیگرپذیری، صلح و دوری از نفاق است.

هرچند در طول ایام گذشته، عده‌ای سودجو از آثار بلخی به اقتضای جا و موقعیت خود تعبیر مختلف داشته‌اند و حتی مبارزات او را با مبارزات افراد دیگر هم‌سو و یکسان دانسته‌اند؛ اما کلام بلخی و عملکردش این را تأیید نمی‌کند. مکتب بلخی مکتب اسلام و خواست بلخی ارتقای بشریت بود. سخن بلخی بشر بود. سخن بلخی ارتقا و پیشرفت بود. او در راه اصلاح تاریخ سیاسی کشور خود جان داد و هدفش فقط و فقط بشریت و صعود انسان به درجات عالی علم و ترقی بود. وی در سفرهایی که به خارج از افغانستان داشت، علما و دانشمندان افغانی را تشویق به بازگشت به کشور می‌کرد؛ زیرا می‌دانست که جامعه وقتی از انحطاط و پستی بیرون می‌شود که علم‌آموزی و ادب، سرمشق مردم باشد.

بلخی، بیداری مردم را در سوادآموزی می‌دانست؛ اما سوادى که در آن بینش و تفکر نهفته باشد. سوادى که در آن منفعت جامعه و بشریت مدنظر باشد، نه منفعت شخصی. بلخی، باسوادان سوءاستفاده‌جو را عامل فساد جامعه معرفی می‌کرد:

بهبانه چند نمایم بی‌سوادى خلق

بنیاد اندیشه‌ش تمام مفسده در باسواد می‌نگرم

تأسیس ۱۳۹۴

بلخی رسالت علما و دانشگاهیان را بیش از سایر اعضای جامعه می‌دانست. از نظر بلخی، اگر شیخ و مفتی دچار تزلزل شوند، جامعه سقوط می‌کند. اگر استاد دانشگاه و محصلین دچار گمراهی فکری شوند، جامعه متضرر می‌شود؛ بنابراین، شیخ و عالم گمراه را نکوهش می‌کند و از مردم می‌خواهد که در انتخاب الگوهای خود در جامعه دقت کنند و عالمی را بپذیرند که سخن و عملش یکی و در راه ارتقای جامعه باشد.

سخن در مورد بلخی زیاد است. به یقین دیگر دوستان از زاویه‌های مختلف درباره آن سخن گفته و خواهند گفت؛ اما من یک

باشد، دچار انحطاط و تزلزل می‌شود؛ بنابراین، جوانان را به تجارت و کسب درآمد تشویق می‌کرد و بالاتر از همه، بلخی از نسل جوان می‌خواست که در مقابل ظلم و استبداد بایستند و نسبت به تعیین سرنوشت فردی و اجتماعی خود بی‌تفاوت نباشند.

بلخی برای تمام اقشار جامعه، علما و روحانیون، کسبه‌کاران، محصلان، سیاست‌مداران و برای همه و همه سخن و نکته‌ای پندآموز داشت. حرف بلخی اصلاح فرد فرد جامعه برای رسیدن به آرامش و گشودن دروازه‌های ترقی و پیشرفت به روی مردم افغانستان بود؛ چنان‌که می‌گفت:

اصلاح وطن خواهی اصلاح بطون باید

سخنان شهید بلخی اقیانوسی از تفکر ناب اسلامی و سازنده جامعه است. اگر بلخی را علمای دو کانون بزرگ اسلامی، یعنی الازهر مصر و حوزه علمیه نجف اشرف، نابغه و علامه خوانده‌اند، به‌خاطر این است که تفکر اسلامی در او هضم شده و به بالاترین مرحله‌اش، یعنی نجات بشریت از جهل و سردرگمی، رسیده بود. بلخی هیچ‌وقت از تحصیل و علم‌آموزی دست نکشید. او اگر جوانان و آحاد جامعه را به علم‌آموزی دعوت می‌کرد، خود نیز همیشه در این راه قدم برمی‌داشت؛ حتی در محبس وقتی فرصت و اجازه می‌یافت، کتاب می‌خواند. قرآن را با معانی‌اش می‌خواند و تفکر می‌کرد. اگر کلام بلخی کلام هدایت است، به‌خاطر انس او با قرآن است. بلخی علاوه بر فارسی و پشتو، به زبان عربی تسلط داشت، از یکی و انگلیسی را می‌دانست و برای آموختن، لحظه‌ای درنگ نمی‌کرد. او به



در سخن بلخی یک اصل

اساسی وجود داشت به

نام بشر. سخن بلخی و

دغدغه او بشر بود. بلخی

منکر غرب نبود؛ بلکه از

ما می‌خواست از تمدن و

ترقی غرب و از علم و دانش

غرب استفاده نیک کنیم. از

فلاسفه غرب، از افلاطون

گرفته تا فلاسفه معاصر، یاد

می‌کرد و یک اصل را برای

ما یاد آوری می‌کرد که در

سایه تعالیم عالی اسلام از

دانش دیگران برای ترقی

و پیشرفت جامعه خود

استفاده کنیم.

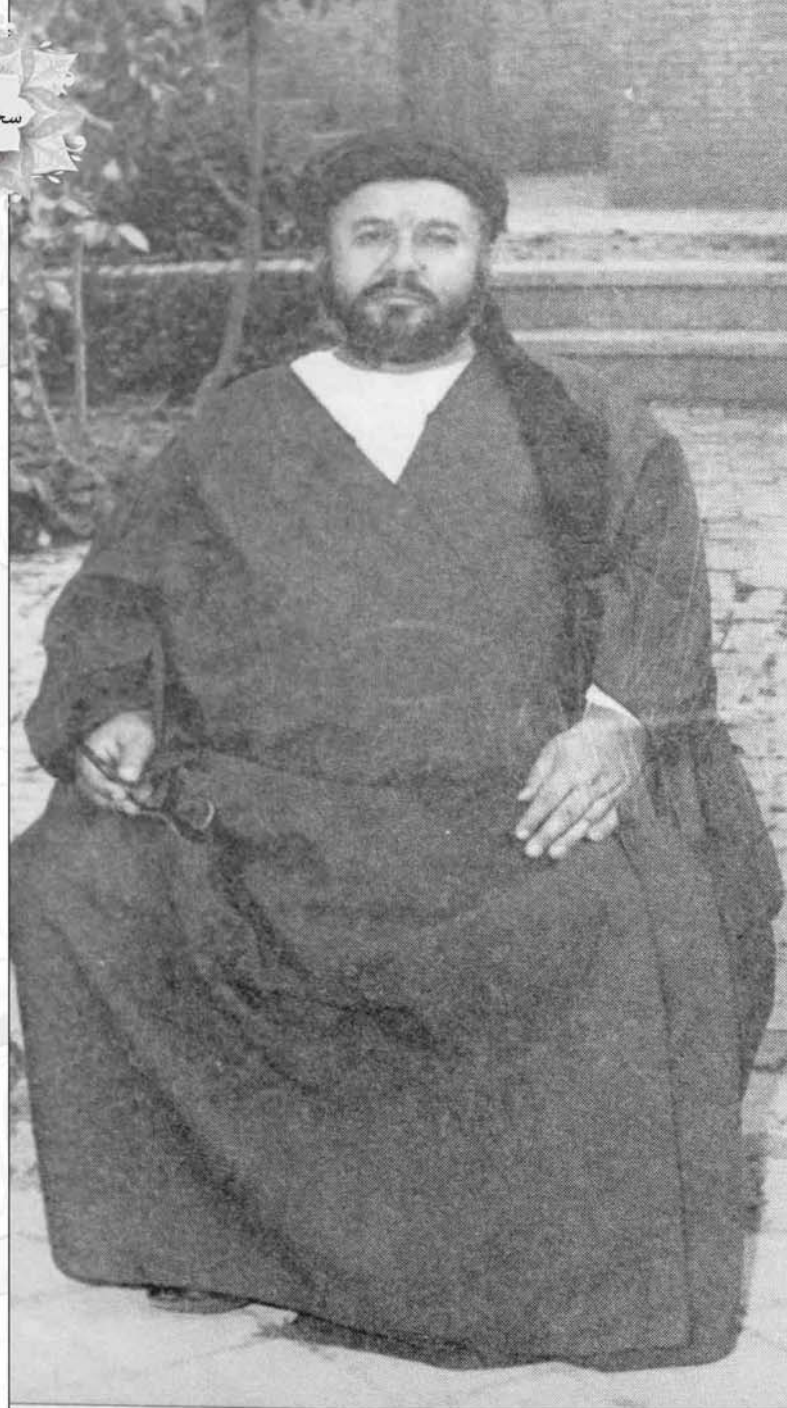
با برخی نوشته‌های دروغ و بهتان، باعث ملال خانواده‌اش می‌شوند. این‌ها همه ظلمی است که بعد از شهادت بلخی بر او و تاریخ افغانستان روا داشته شده است؛ به‌عنوان مثال: نوشته‌اند بلخی مدت طولانی مریض بوده، این حرف کاملاً غلط است. شهید بلخی دو سه روز قبل از وفاتش دچار مشکل شد. در شفاخانه داکترها مسمومیتش را تأیید کردند؛ اما سم در بدنش نفوذ کرده بود و آن‌ها راه نجاتی برای علامه بلخی نداشتند. داکتر فرانسوی وقتی از اتاق بلخی بیرون آمد، با افسوس گفت: «حیف که مردم افغانستان قدر شخصیت‌های بزرگ خود را نمی‌دانند.» عامل مسمومیت تا به امروز نامشخص است و خانواده بلخی هیچ داکتر و فرد خاص را متهم نمی‌کند؛ اما جای پیچکاری سمی در گرده ایشان کاملاً مشخص بود و تمام داکتران معالج از تزریق آن اظهار بی‌اطلاعی می‌کردند و بر مسمومیت ایشان تأکید داشتند.

در هر صورت، علامه بلخی در بیست و چهارم سرطان ۱۳۴۷، در سن ۴۸ سالگی دار فانی را وداع و به سوی خانه ابدی خود شتافت. در روز دفن ایشان، حدود بیست‌هزار نفر از اقوام و ادیان مختلف تاجیک، پشتون، هزاره، ازبک، ترکمن، هندو و یهود همه و همه، از اقصی نقاط افغانستان در مراسم تشییع شرکت کرده بودند و برای بلخی اشک می‌ریختند. تشییع و نماز جنازه بلخی خود ممثل گفتار بلخی برای وحدت و انسجام ملی و دوستی فرامرزی بود. در آن روز، خان عبدالغفارخان، زعيم پشتونستان، با سخنرانی بر سر مزار بلخی تأسف خود را از رحلت او عنوان کرد و یادآور شد که با بلخی برنامه‌های ارزشمندی برای رفع مشکل پشتونستان در نظر گرفته بودیم که کار ما ناتمام ماند.

بلخی رفت و چند سال بعد نیز تنها پسرش سید علی آقا بلخی، استاد دانشکده اقتصاد کابل، به شهادت رسید. به‌خاطر اوضاع اجتماعی، قسمتی از آثار بلخی در حوادث ناگواری از بین رفت؛ اما خانواده و دوستان علامه، مقداری از آثار او را حفظ کرده‌اند که امروز جوانان ما با در دست داشتن آن‌ها می‌توانند با افکار و اندیشه‌های بلخی آشنا شوند و راه‌های بیرون‌رفت از مشکلات جامعه امروزی را تحلیل و بررسی کنند.

در پایان، از تمام عزیزانی که با قلم و سخن خویش در پیشبرد اهداف و ثبت آثار شهید بلخی همت گمارده‌اند، سپاسگزاری کرده، از دست‌اندرکاران بنیاد اندیشه، به‌خصوص جلالت‌مآب قانونپوه آقای سرور دانش، به‌خاطر تدویر پنجاهمین سالگرد شهادت علامه بلخی بی‌نهایت سپاسگزاری می‌کنیم.

روان شهدای افغانستان، به‌خصوص علامه شهید سید اسماعیل بلخی و فرزند شهیدش استاد سید علی آقا بلخی، شاد و مسیرشان پر رهرو باد!



مورد ضروری دیگر را در مورد شهید بلخی یادآوری می‌کنم. عده‌ای در نشر کلام بلخی و سخنرانی‌های او دچار اشتباه شده‌اند؛ به علت سرعت کلام و قوت زبان عربی بلخی و ضبط ضعیف کاست‌ها، سخنانش را ناقص ثبت کرده‌اند. برخی افراد تعدادی از عکس‌ها را دستکاری کرده‌اند. گروهی آرمان‌ها و مقاصد خود را به اقتضای زمان به بلخی نسبت می‌دهند و از دیدگاه خود بلخی را بالا و پایین می‌برند. یک عده او را به حزب و قوم خاص نسبت می‌دهند. یک عده از سخنان بلخی به نفع خود و گروه خود سوءاستفاده می‌کنند. تعدادی برای خشنودی دیگران، قیام بلخی را به این و آن نسبت می‌دهند و برایش سفرهای فرضی می‌نویسند و